



از کهن بوم و بر تا امت واحده

کاظم کاظمی



الوطن من الايمان» هم فقط همین وطن را در بر می گرفته است. در این بیتها که به طور نمونه از متون کهن برگزیده شده است و نظایر فراوان دارد، این مفهوم از وطن را می توان جست و جو کرد. ملاحظه می کنید که اینجا وطن بیشتر در برابر سفر و غربت قرار می گیرد:

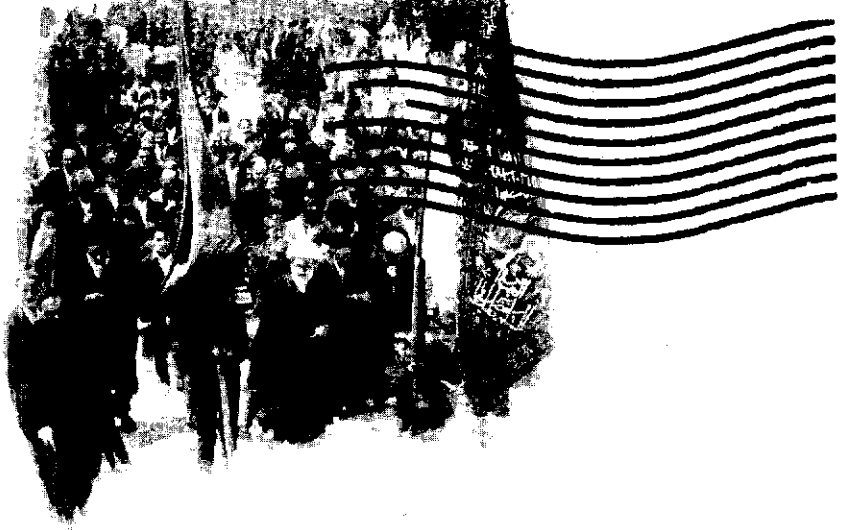
حافظ:
هوای کوی تو از سر نمی رود، آری
غریب را دل سرگشته با وطن باشد
تا دل هرزه گرد من رفت به چین زلف او
ز آن سفر دراز خود عزم وطن نمی کند
محتشم کاشانی:
یار چو بستم از درت، مانع رفتنم مشو
ز آن که مسافر از وطن یار چو بستم می رود
هاتف اصفهانی:

سخن کوتاه، ز جور آسمان هاتف به ناکامی
ز یاران وطن دل کندم و از اصفهان رفتن
صائب:

ما طوطیان مصر شکرخیز غربتیم
ما را ز شیر صبح وطن باز کرده اند
گاه نیز وطن مفهومی عرفانی می یافته است به ویژه
جایی که تقابل دنیا و آخرت در نظر بوده است. در غزل
مشهور منسوب به مولانا می خوانیم:
من به خود نامدم اینجا که به خود باز روم

انقلاب اسلامی، با ظهور خویش، تحولی ژرف در تفکر و نگرش مردم این سامان پدید آورد، تحولی که در مرزهای سیاسی ایران محدود نماند و به دیگر کشورهای اسلامی نیز سرایت کرد. شاعران نیز مسلماً کسانی بیرون از این اجتماع نبودند و از این تغییرات تأثیر گرفتند. بعضی از اینها در عرصه صورت شعر قابل بررسی و پیگیری است و بعضی، در عرصه معنی. آنچه در این نوشته از آن سخن می گوئیم، یک تحول معنایی و مضمونی است که در حوزه مفاهیم ملی رخ داد، بدین معنی که نگاه شاعران به مفاهیمی چون «وطن» و «ملت» تا حدودی دستخوش تغییر شد. در این نوشته، می کوشیم جوانب این تحول را در شعر این دو سه دهه بررسی کنیم. البته ما در این نوشته، شاعرانی را در نظر داریم که آثارشان در حوزه شعر انقلاب قرار می گیرد.

پیش از همه باید دانست که مفاهیم «وطن» و «ملت» در زبان و ادب قدیم ما، دارای آن معنایی نبوده است که امروزه از آنها مراد می کنیم. امروز، ما از «وطن» همین وطن سیاسی را در نظر داریم و از «ملت» نیز قومی را که در یک کشور زندگی می کند. دیروز این گونه نبوده است. قدمای ما، وطن را به معنای زادگاه، بدون در نظر داشت مرزهای سیاسی، منظور می کرده اند. از نظر آنها، وطن جای زندگی انسان بوده است نه قلمروی وسیع که الزاماً باید تحت سیطره یک نظام سیاسی واحد باشد. آن «حب



می‌برند و البته این کاربرد جدید به مرور زمان آن قدر عادی می‌شود که برای ما، اکنون خلاف آن قدری عجیب می‌نماید.

این یک کار زبانی است، ولی ریشه در تفکر مردم، به ویژه روشنفکران دارد. واقعیت این است که از این دوره به بعد، مردم با یک نگاه تازه ارزشی و عصبیت‌آمیز به وطن نگاه می‌کنند و البته وطن هم دیگر یک وطن صرفاً سیاسی است، حتی نه وطنی فرهنگی که مثلاً همه قلمرو زبان فارسی را دربرگیرد. این وطن، همین «ایران» است و لاغیر، آن هم با مرزهای جغرافیایی جدیدالاحداث. البته نگاه همه شاعران مشروطه و پس از آن، در این مقوله یکسان نیست و ملی‌گرایی آنها نیز شدت و ضعف دارد. به هر حال، چنین صداهایی از لابه‌لای شعرهای آن روزگار به گوش می‌رسد:

خاکم به سر ز غصه به سر خاک اگر کنم
خاک وطن که رفته چه خاکی به سر کنم؟
عشقت نه سرسری است که از سر بدر شود
مهرت نه عارفی است که جای دیگر کنم
عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم
با شیر اندرون شد و با جان بدر کنم؟
میرزاده عشقی
این همان ایران که منزلگاه کیکاووس بود
خوابگاه داریوش و مامن سیروس بود
جای زال و رستم و گودرز و گیو و توس بود
نی چنین پامال جور انگلیس و روس بود
آخر ای بی‌شرم مردم عرق ایرانی کجاست؟
شد وطن از دست، آیین مسلمانی کجاست؟
حشمت هرمز چه شد؟ شاپور ساسانی کجاست؟
سنجر سلجوق کو؟ منصور سامانی کجاست؟
فرخی یزدی

به هر حال، باید بپذیریم که تا آن وقت، چنین تحولی در معنای کلماتی چون «وطن»، «آزادی»، «ملت»، «دولت» و امثال اینها رخ نداده بود. این تحول هم چیزی بود فراتر از سطح زبان، و از جهان‌بینی شاعران و دیگر روشنفکران آن دوره خبر می‌داد، جهان‌بینی‌ای که دنیا را به دو پاره نیک و بد تقسیم می‌کرد؛ هرآنچه در داخل مرزهای جغرافیایی کنونی قرار داشته نیک و اهورایی بود و هرچه در بیرون اینها افتاده بود، بد بود و اهریمنی. قصیده «لزتیه» ملک‌الشعرا بهار، نشانه خوبی است از این گونه طرز فکر، طرز فکری که حتی جنگها و جهانگشاییها را هم در محدوده این تقسیم‌بندی ارزشی قرار می‌دهد، یعنی هرآنچه جنگ که شاهان ایران کرده‌اند، نیکو و پسندیده بوده، حتی اگر تصرف سرزمینهای دیگر مردمان روی گیتی را در پی داشته‌است.

آن روز چه شد کایران زانوار عدالت
چون خلد برین کرد زمین را و زمن را...
و آن روز که پیوست به ارونند و به اردن
کوروش گر و وختش و ترک و مرو و تجن را
و آن روز که کمبوجیه پیوست به ایران
فینیقی و قرطاجنه و مصر و عدن را
و آن روز که دارای کبیر از مدد بخت
برکنند ز بن ریشه آشوب و فتن را
افزود به خوارزم و به بلغار، حبش را
پیوست به لیبی و به پنجاب، ختن را

آن که آورد مرا، باز برد در وطنم؟
شیخ بهایی نیز در منظومه «شان و حلا» اشاره‌ای لطیف به تفاوت این دو وطن دارد:
این وطن مصر و عراق و شام نیست
این وطن شهری است کآن را نام نیست...
تو در این اوطان غریبی، ای پسر!
خو به غربت کرده‌ای، خاکت به سر
آن قدر در شهر تن ماندی اسیر
کآن وطن یکباره رفت از ضمیر
رو بتاب از جسم و جان را شاد کن
موطن اصلی خود را یاد کن

به همین ترتیب، در ذهن و زبان قدمای ما، مفهوم ملت هم با آنچه امروز می‌شناسیم تفاوت داشته است. آنها ملت را به معنی فرقه و مذهب فکری می‌دانسته‌اند و هم از این روست که حافظ می‌گوید:
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند

در این بیت معروف فخرالدین عراقی نیز ملت در کنار مذهب آمده است و البته جز این هم نمونه‌هایی برای این مفهوم داریم که از ذکرشان درمی‌گذریم. به کدام مذهب است این، به کدام ملت است این که کشند عاشقی راه، که تو عاشقم چرایی؟
این تلقی از «وطن» و «ملت» تا دوره مشروطه به همین گونه پایدار می‌ماند.

در دوره مشروطه، مردم با یک سلسله مفاهیم جدید روبه‌رو می‌شوند که پیش از این، با این معانی در ذهنیت‌شان وجود نداشته است. یکی از این مفاهیم «آزادی» است. البته ما در شعر کهن خویش هم آزادی داریم ولی بیشتر از زاویه آزادی از تعلقات و تکلفات و نه یک آزادی سیاسی و اجتماعی از نوع نوین آن. با آن تلقی کهن از آزادی است که عبدالقادر بیدل می‌گوید:

تنم ز بند لباس تکلف آزاد است

برهنگی به برم خلعت خداداد است؟

دیگر واژگانی که به تدریج استحاله می‌پذیرد و در لباسی دیگر جلوه می‌کند، «وطن» و «ملت» است. گویا در آن دوره است که بر اثر تحولات فکری و معشیتی ژرفی که در مردم آن روزگار رخ می‌دهد، گرایشی شدید به سوی مفاهیم سیاسی و امروزی «وطن» و «ملت» رخ می‌نماید و اهالی زبان که برای این مفاهیم واژگانی نسبتاً آماده داشته‌اند همانها را با اندکی تسامح به کار

● در کار بعضی شاعران نظیر احمد شاملو نوعی جهان‌وطنی دیده می‌شود که از نوع اترنالیسم چینی است. شاملو گاهی به این گرایشها تظاهر هم می‌کند. شفیع کدکنی بعد از مدتی پیروی از اخوان، از این روش باز می‌گردد و به میراث فرهنگی ایرانی - اسلامی دل می‌بندد، به ویژه آثار عارفان خراسانی.



زان پس که ز اسکندر و اخلاف لعینش
یک قرن کشیدیم بلایا و محن را ۶
حالا چرا از میان دارا و اسکندر، آن کبیر می شود و
این لعین، دلیلی دیگر ندارد جز این که اولی ایرانی است
و دومی انیرانی. و این یک تقسیم بندی ارزشی است که
در همه جوانب فکر و فرهنگ و سیاست و حتی دانش و
علوم رسوخ می کند.

ملاحظه می کنید که اینجا دیگر «وطن» و «ملت»
یک ملاک و معیار دآوری در خوب و زشت است و این
طرز فکری است که در تمام دوره مشروطه تا انقلاب
اسلامی سیطره دارد و گاه به چنین عرب ستیزی های
آشکار و عصبیت آمیزی می کشند:

یارب! عرب مباد و دیار عرب مباد
این مرز شوم و مردم دور از ادب مباد
تتها نه این عراقی که هرجا عربکده استه
نجد و حجاز و تونس و مصر و حلب مباد
هرچند نسبت به بزرگ عرب دهند
یارب چو من کسی به عرب منتسب مباد
پس از مشروطه نیز این مرزبندی و صف بندی
ارزشی، با شدت و ضعف ادامه دارد و در شعر شاعران
مختلفه رنگهای گوناگونی می پذیرد. به هر حال، قوی ترین
رگه اش را در شعر مهدی اخوان ثالث و پیروان او می توان
سراغ گرفت. در «قصه شهر سنگستان» عناد اخوان با
هرآنچه «ترک و تازی و فرنگی» است آشکار است و
البته آنچه در این سوی دوست داشتی و مطلوب می نماید،
همان «کهن بوم و بر»ی است که شاعر دوست دارد و
بس.

سخن می گفته سر در غار کرده شهریار شهر
سنگستان.

سخن می گفت با تاریکی خلوت.
تو پنداری منی دلمرده در آتشگهی خاموش
ز بیداد انیران شکوه ها می کرد.
ستمهای فرنگ و ترک و تازی را
شکایت با شکسته بازوان میترا می کرد. ۸.

و این «فرنگ و ترک و تازی» همانند که شاعر،
در همین شعر، باری آنها را «دزد دریایی» نامیده است.
از میان شاعران برتر آن دورانه، بهار و اخوان به این
نظام وفادارند؛ شفیعی کدکنی بعدها از آن تبری می کند
و بسیاری دیگر از شاعران نیز نسبت به آن بی تفاوت
می مانند. البته در کار بعضی شاعران نظیر احمد شاملو
نوعی جهان وطنی دیده می شود که از نوع انترناسیونالیسم
چی است. شاملو گاهی به این گرایشها تظاهر هم می کند.
شفیعی کدکنی بعد از مدتی پیروی از اخوان، از این روش
باز می گردد و به میراث فرهنگی ایرانی - اسلامی دل
می بندد، به ویژه آثار عارفان خراسانی.

اما شاعر دیگری که در خارج از مرزهای ایران کنونی
البته آشکارا از یک جهان وطنی اسلامی دم می زند علامه
اقبال لاهوری است. او حرفهایی می گوید که در آن دوران
کمابیش غریب می ماند و در ایران، چندان بازتابی نمی یابد؛
حرفهایی که بعدها در آثار شاعران انقلاب قابل پیگیری
است. البته او هم از وطن سخن می گوید، ولی وطن را
نه این وطن سیاسی ایران و افغانستان و پاکستان، بلکه
وطن فرهنگی همه مسلمانان می داند و به صراحت
می گوید:

مسلم استی، دل به اقلیمی میند
گم مشو اندر جهان چون و چند
می ننگنجد مسلم اندر مرز و بوم
در دل او یاهه گردد شام و روم
یا

خاور همه مانند غبار سر راهی است
یک ناله خاموش و اثرباخته آهی است
هر ذره این خاک، گره خورده نگاهی است
از هند و سمرقند و عراق و همدان خیز
از خواب گران، خواب گران، خواب گران خیز
از خواب گران خیز ۱۰

البته در نظام ارزشی اقبال، آنچه رودروی هم قرار
دارد شرق و غرب است نه ایران و غیر ایران، یا وطن و
غیر وطن به مفهوم کلی آن.

○

اما با وقوع انقلاب اسلامی، نظام ارزشی ملی گرایانه،
حداقل برای شاعران انقلاب، دگرگون می شود و نظام
دیگری جایش را می گیرد که نظام حق و باطل است. البته
با معیار دینی. اینجاست که مفهوم «وطن» و «مژاد» در
شکل خاک و خون خودش، از ذهنیت شاعران عقب نشینی
می کند و مفهوم «دین» و «مذهب» جایش را می گیرد.
اگر هم در جاهایی سخن از وطن ستایی در میان است، باز
هم به خاطر ارزشهای معنوی ای است که شاعر در این
وطن و مردمش نهفته می بیند، نه صرف سنگ و خاکی
بیروح و بیجان. «نوزخ و درخت گردو» از سلمان هراتی
نمونه ای است روشن برای این گونه شعر:

تو را دوست می دارم

و بهشت زهرایت را

که آبروی زمین است

و میدانهای تو

که تراکم اعتراض را حوصله کردند

و پشت بامهای تو که مهربان شدند

تا من «کوکتل مولوتف» بسازم

و درختهای تو که مرا استتار کردند

و مسجدهای تو

که مرا به دریا مربوط کردند ۱۱

ملاحظه می کنید که باز هم صحبت از بهشت زهرا
است و مسجد و وطن نیز به خاطر همینهاست که عزیز
می شود نه به خاطر آب و خاک یا تاریخی دور و دراز و
مفاخری دور از دسترس.

چنین است که اگر کسی در شعر پس از انقلاب، به
دنبال «وطنیات» بگردد، چیز دندانگیری نمی یابد، ولی اگر
در پی شعرهای مکتبی باشد، در آثار هر یک از شاعران
شاخص انقلاب نمونه های بسیاری می بیند که ما بدانها
اشاره خواهیم کرد.

اگر بخواهیم تغییرات عینی صوری و محتوایی شعر
ایران در بعد از انقلاب اسلامی را از این نظر دسته بندی
کنیم، می توانیم به جوانب زیر اشاره کنیم.

۱. مضامین و معانی

دلمشغولی عمده شاعران انقلاب، حداقل تا یکی دو
دهه مذهب و فرهنگ مذهبی است و آنان می کوشند که
حتی مسایل سیاسی و اجتماعی روز را نیز از دریچه مذهب
بنگرند و تحلیل کنند. من از ذکر شواهد و امثال می گذرم

● با وقوع انقلاب

اسلامی، نظام ارزشی

ملی گرایانه، حداقل برای

شاعران انقلاب،

دگرگون می شود و نظام

دیگری جایش را

می گیرد که نظام حق و

باطل است.

● دلمشغولی عمده

شاعران انقلاب، حداقل

تا یکی دو دهه، مذهب و

فرهنگ مذهبی است و

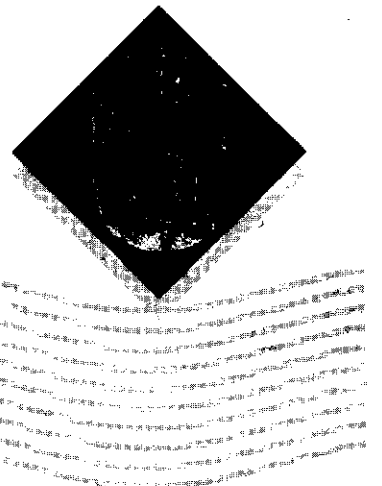
آنان می کوشند که حتی

مسایل سیاسی و

اجتماعی روز را نیز از

دریچه مذهب بنگرند

● هر شاعری که
بخواهد در گیر محیط و
اجتماع باشد، لاجرم
نوعی «خودی» و
«غیر خودی» برایش
مطرح است. او
خودی‌ها را می‌ستاید و
غیر خودی‌ها را
می‌نکوهد. در این اصل،
همه شاعران
مشترک‌اند.



و فقط به نام مجموعه شعرهای چند شاعر برجسته انقلاب اسلامی اشاره می‌کنم، با التفات به این که نام یک کتاب، تا حد زیادی بیانگر علاقه‌ها و دلبستگیهای شاعرش است: همصدا با حلق اسماعیل، تنفس صبح، دریا در غدیر، رجعت سرخ ستاره و از نخلستان تا خیابان. در این کتابها و بیشتر کتابهای شعر دیگر این دوره، شاعر از مضامینی سخن می‌گوید که غالباً مستقیم یا غیرمستقیم به مذهب ربط می‌یابد و در شعرهای دیگر نیز، غالباً موضع شاعران، موضعی مذهبی است.

۲. تلمیحات و اشارات

این، ملموس‌ترین و بیرونی‌ترین جلوه این دگرگونی است که بیشتر شکل صوری و فنی دارد تا محتوایی و باطنی، هرچند تلمیح از معدود آرایه‌های صوری شعر است که نقبی به باطن آن نیز می‌زند. از این روی می‌گوییم نقب می‌زند که شاعر خودآگاه یا ناخودآگاه با اشاره به یک واقعه یا شخصیت تاریخی، یک موضعگیری فکری نیز انجام می‌دهد. مسلماً میان شاعری که مملوح را به گیو و گودرز تشبیه می‌کند و شاعری دیگر که از حسن و حسین سخن می‌گوید، تفاوتی در فکر و نظام ارزشی می‌توان یافت، یا لاقلاً می‌توان گفت که اینها به طور پنهانی به هم ربط دارند. در شعر فارسی از دیرباز تا کنون این رابطه موجود بوده است. در هر دوره‌ای که گرایشهای ملی بیشتر بوده، تلمیحات شاعران نیز بیشتر رنگ ملی گرفته است و هرچا این گرایش (یا از روی اخلاص یا به تظاهر) به سمت اسلامیت رفته است، نمادهای ملی به کنار نهاده شده و یا حتی تحقیر شده‌اند. این را با مقایسه میان عناصر خیال و تلمیحات شاعران دوره‌های سامانی و غزنوی و سلجوقی می‌توان مشاهده کرد. دکتر شفیع کدکنی نیز در کتاب صور خیال در شعر فارسی، اشاراتی به این مقوله دارد.

باری، به موازات عطف توجه به جوانب اسلامی و دینی این فرهنگ نوع برخوردار شاعران از پشتوانه‌های فرهنگی نیز فرق کرد. اگر پیشتر این پشتوانه رنگ ایرانی، به ویژه ایران پیش از اسلام، داشت، اکنون رنگ اسلامی یافت و همراه با آن اشارات و تلمیحات بسیاری به فرهنگ اسلامی و تمدن سامی در شعر این دوره راه یافت که پیش از آن کم‌سابقه بود. تلمیح‌های شعر علی معلم به عنوان فردی شاخص در شعر انقلاب، غالباً از این گونه‌اند، به گونه‌ای که گاه نوعی تعرب شدید در کارش دیده می‌شود، چه در زبان و چه در مضامین.

سفر به قارعه ماند، به قاف حکمت قرآن
چنان که قصه سیمرخ در فسانه‌ی دستان
به نجد بر اثر لیلی از نخيله سفر کن
شبی به عادت مجنون این قبيله سفر کن
به ناقه‌ای بنشین، ناقه‌ای روان و مهیا
سراغ ریگ روان کن به نام حادثه تنها
سراغ ریگ روان کن به واحه‌ها ز قبایل
چنان که مردم دریا سراغ ماعمن ساحل
به امتداد سحر رو در انزوای صحاری
چنان که در بی عیسی ز بیت لحم، حواری
ز برج قاصت اشتر صلابه ز جلاجل
به قاطمان طریق و حرامیان قوافل
شبی به طلعت یوسف برآ ز غربت کتمان
نهان ز دینه گرگان و زخم صحبت اخوان

برآ به طالع خالد به شوق منزل سلما
برآ به رغبت وامق به شور دیدن عذرا۱۲

۳. صف‌بندی نوین ارزشی

هر شاعری که بخواهد درگیر محیط و اجتماع باشد، لاجرم نوعی «خودی» و «غیر خودی» برایش مطرح است. او خودی‌ها را می‌ستاید و غیر خودی‌ها را می‌نکوهد. در این اصل، همه شاعران مشترک‌اند. نقطه اختلاف در مرزی است که این «خودی» و «غیر خودی» را از هم جدا می‌کند. این مرز، چنان که گفتیم، پیش از انقلاب، وطن بود. البته آن شاعران، گاه با هموطنهای خویش هم درگیری داشتند، منتها با کسانی که در عمل به آن وطن خیانت کرده بودند و فرزندان ناخلف آن بودند. به هر حال، معیار وطن بود، یا همان تلقی سیاسی از آن.

در شعر شاعران انقلاب، این مرز رنگ دینی و مکتبی می‌یابد و چنین است که هم‌کیشان، از هر سرزمینی که باشند با هم گره می‌خورند و همراه دانسته می‌شوند. کم‌کم این ذهنیت در شاعران این نسل رسوخ می‌کند که خطکشی «خودی» و «غیر خودی» را در جای دیگری انجام دهند، یعنی مرز را تفکر اسلامی، و حتی گاه شیعی بگیرند. بدین ترتیب ایرانیان غیرانقلابی، از جرگه خودی‌های بیرون رفتند و غیرایرانیان مسلمان و انقلابی وارد این جرگه شدند. از همین روی، در شعر بعضی از شاعران شاخص انقلاب، مفهوم «امت» (چه به صراحت و چه به طور ضمنی) جایگزین مفهوم «ملت» می‌شود. در شعر علی معلم، این جانشینی رنگی از صراحت دارد.

کیست آن لای الاهی یک‌لا جامه
که چو شمشیر علی، گرم کند هنگامه
هله ماییم که چون تیغ علی برانیم
امت واحده آن جاست که ما عریانیم
هر که تزویر کند ایدر، اشتر ماییم
هر که املاس کند از زر، نشتر ماییم
آن که انبار کنه زاد ستانیم از وی
آن که بیداد کنه داد ستانیم از وی۱۳

او در بیتهای زیر، حتی به صراحت از ملیتهای مختلف این امت نام می‌برد و می‌کوشد هیچ قوم و گروهی را نیز از قلم نیندازد.

شرق از مرمره تا سند به پا می‌خیزد
خلق از آفریقیه تا هند به پا می‌خیزد
خون تاجیک دگر جوش چون خواهد زد
ازبک از آمویه پاپوش به خون خواهد زد
باشه در صخره کشمیر فزون خواهد شد
ببری از بیشه بنگال برون خواهد شد
ترکمن بر زبر باد سفر خواهیم کرد
باز افغان به جهان عربده سر خواهد کرد
روم عثمانی از آینه برون خواهد تاخت
ترک شروانی از ارمن به لیون خواهد تاخت
اور و اریل میندار که بی آیین است
کرد، سالار امین است، صلاح‌الدین است
دوش نقشی به زمین آمد و نقشی برخاست
آرخشی بدرخشید و درفشی برخاست
صبح امکان محال است در عالم امروز
حشر ریایات جلال است در عالم امروز

گیتی از اشتلم شیعه دژم خواهد شد
جیش سنی و اباضیه به هم خواهد شد
زیدی و مالکی افسانه دگر خواهد کرد
شافعی و حنفی ترک سمر خواهد کرد
هله رعد است، هلا برق به پا خواهد خاست
امت واحده از شرق به پا خواهد خاست
کار صعب است در این راه، بگویم یا نه؟
توأماند مه و ماه، بگویم یا نه؟

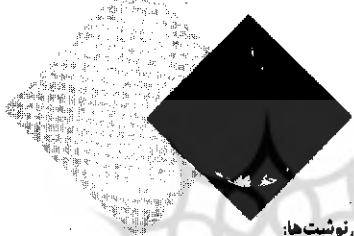
این که شاعران انقلاب با ملت مبارز فلسطین یا دیگر آزادیخواهان جهان عرب و نیز آزادیخواهان افغانستان و تاجیکستان و شبه قاره احساس هم‌خونی می‌کنند از همین زاویه است، ما مهاجرین افغانستان، توجه ویژه بعضی از شاعران ایران به مبارزات مردم افغانستان را در دو دهه اخیر، به خوبی حس کرده‌ایم. از آن روی که شعر سرودن برای لبنان و فلسطین آن قدر گسترده و پر حجم بوده که نیازی به شاهد و نمونه ندارد، من غزلی از قیصر امین‌پور را نقل می‌کنم که از زبان مجاهدان مسلمان افغانستان سروده شده است.

بیا که در دل طوفان شن روان باشیم
برای خستگی خویش، سایبان باشیم
بیا بلند بگویم: ما نمی‌خواهیم
نماز را بگذاریم و فکر نان باشیم
همین خلاصه آیین آسمانی ماست
که حجم فرصت پرواز، آسمان، باشیم
چه خوب می‌شد اگر نام ما کبوتر بود
که روز و شب یله در اوج آسمان باشیم
نکرده‌ایم گناهی جز این که می‌خواهیم
عمیق و آبی باشیم، بیکران باشیم
چگونه رایت را اهتزاز ممنوع است؟
چگونه در گذر باد بی‌تکان باشیم؟
تو حرفهای صمیمانه را نمی‌فهمی
بیا که با لب شمشیر هم‌زبان باشیم

مسلمانان این صف‌بندی جدید از آن روی که بیشتر فکری و عقیدتی است تا خاکی و خونی، عشق و ارزش بیشتری می‌یابد و بیشتر قابل دفاع می‌شود، ولی در یک جا از آن نمی‌توان دفاع کرد و آن، رسوخ این صف‌بندی در میان مذاهب اسلامی است، یعنی آنجا که در مرزهای عقیده نیز با عصبیت تنگ‌نظری و محدودیت نگاه می‌شود. منظوم مشخصاً تفکیک میان مسلمانان شیعه و غیر شیعه است که مرزهای فکری را تنگ‌تر می‌سازد و دیوار موهومی میان مسلمانان می‌سازد. البته این معنی، در شعر شاعران انقلاب، چندان به صراحت بیان نشده که قابل پیگیری جدی باشد ولی با آن هم در شعرهای مدح و منقبت نشانه دارد و نیز در شعرهایی مشهور به «شیعه‌نامه» که بعضی شاعران به تقلید از همدیگر سرودند.

شعر انقلاب به جهان و یا لاقل کشورهای همسایه فارسی‌زبان، این انس و الفتی که میان شاعران فارسی‌زبان سه کشور ایران، افغانستان و تاجیکستان رونما شد، مسلماً در این گرایشها نیز ریشه داشت. البته در گریه‌های سیاسی افغانستان و تاجیکستان و آوارگی ناگزیر مردم و شاعران در ایران در ایجاد این انس و الفت بی‌اثر نبود، ولی نباید انکار کرد که اگر این ارتباط، دارای آن زمینه‌های معنایی نمی‌بود، چنین به ثمر نمی‌نشست.

از این که بگذریم، باید بپذیریم که این مرزبندی عقیدتی، از مرزبندیهای قومی و ملی، بسیار وسیع‌تر، مترقیانه‌تر و عمیق‌تر است و حداقل راه را برای جهانی شدن و جهانی‌اندیشیدن باز می‌کند. فراموش نکنیم که در شعر پیش از انقلاب نیز توفیق جهانی و حتی ملی، بیشتر با شاعرانی بود که خود را از قیلم‌بندهای ملی رها کرده بودند و اگر نه مذهبی، لاقل انسانی می‌اندیشیدند. گرایشهای شدید ملی، حتی در میان روشنفکران آن دوره نیز طرفدارانی جدی و پایدار نیافت.



بی‌نوشت‌ها:

۱. این بیت و دیگر بیت‌های شاعران کهن که نشانی‌شان را ذکر کرده‌ایم، از لوح فشرده (سی دی) ذبح استخری، صفحه ۱ است. ذبح، بزرگترین کتابخانه الکترونیک شعر فارسی، صفحه ۷۸، مهر ارقام رایانه، تهران.
۲. گزیده غزلیات شمس، مولانا جلال‌الدین محمد علی، به کوشش دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ چهارم، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران ۱۳۶۲
۳. دیوان مولانا عبدالقادر بیدل دهلوی؛ به تصحیح خلیل خلیلی، با مقدمه منصور منتظر [مستعار] غزلیات، چاپ اول (در ایران) نشر بین‌الملل [عکسبر داری از نسخه چاپ کابل، تهران، [بی‌تا] جلد اول، صفحه ۲۱۸
۴. نگاه تطبیقی به شعر مشروطیت ایران و افغانستان « محمد اصطفی جواد، فصلنامه خط سوم، شماره ۳ و ۴، بهار و تابستان ۱۳۸۲
۵. همان جا
۶. چشمه روشن، هیداری با شاعران، دکتر غلامحسین یوسفی، چاپ پنجم، انتشارات علمی، تهران ۱۳۷۳، صفحه ۲۵۴
۷. نگاه تطبیقی به شعر مشروطیت ایران و افغانستان « محمد اصطفی جواد، فصلنامه خط سوم، شماره ۳ و ۴، بهار و تابستان ۱۳۸۲
۸. از این اوستا، مهدی اخوان ثالث، چاپ هفتم، مروارید، تهران ۱۳۶۸، صفحه ۲۵
۹. کلیات اشعار فارسی مولانا ابوالاهوری؛ با مقدمه احمد سروش، چاپ دوم، تهران: کتابخانه سنایی، [بی‌تا] روز بیخودی، صفحه ۷۷
۱۰. کلیات اشعار فارسی مولانا ابوالاهوری؛ با مقدمه احمد سروش، چاپ دوم، تهران: کتابخانه سنایی، [بی‌تا] زبور عجم، صفحه ۱۴۱
۱۱. از آسمان سبز، سلمان هراتی، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ دوم، تهران ۱۳۶۸، صفحه ۱۴
۱۲. رجعت سرخ ستاره، علی معلم، چاپ اول، حوزه اندیشه و هنر اسلامی، تهران ۱۳۶۰
۱۳. با بلبلان سرمست عشق (حاصل شب شعر استفندهام ۱۳۶۲ در دانشگاه صنعتی اصفهان)، چاپ اول، جهاد دانشگاهی دانشگاه صنعتی اصفهان
۱۴. مجله سوره، دوره چهارم، شماره ششم
۱۵. نفس صبح، قیصر امین‌پور، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، تهران ۱۳۶۳، صفحه ۱۱۷

● این سیر از وطن
خاکی به وطن فکری و
از ملت نژادی به امت
دینی را که در شعر
انقلاب رخ داد، باید به
قال نیک گرفت و رجعتی
به سوی سنتهای نیکوی
شعر و فرهنگ کهن ما
دانست. کاری به این
نداریم که شاعران خود
این مسیر را برگزیدند یا
انقلاب آنها را بدین سوی
کشاند. به هر حال، این
وسيله‌ای بود برای
بازشدن پای شعر
انقلاب به جهان و پا
لاقل کشورهای همسایه
فارسی‌زبان.